عمده ترين درس هاي عاشورا

موضوع سخن: عمده ترين درس هاي عاشورا

اولين درس: هدايت

قال النبي: إنّ الحُسَينَ مِصباحُ الهُدی وَسَفينَه النّجَاه[1]

مقدمه

روز ششم ماه محرم است، کم کم به ايام عاشورا و تاسوعاي حسيني نزديک مي شويم. خدا را شاکريم توفيقي شد امسال در اين ايام کنار سفرة اهل بيت عليهم السلام بنشينيم. اين بحث را تحت عنوان عمده ترين درس هاي عاشورا تقديم مي کنم. عاشورا حادثة کوتاهي بود که در ساعاتي محدود و در سرزمين و مکاني معين اتفاق افتاد، اما نه به آن زمان محدود شد و نه به آن سرزمين. تمام تاريخ بشر را پر کرد و نام حسين در تمام سرزمين ها پيچيد، حتي قبل از تولد امام حسين. قبل از به دنيا آمدن اباعبدالله نام و ياد او ميان انبياي الهي مطرح است، وقتي قنداقة امام حسين را دست پيغمبر خدا دادند، حضرت فرمود: «رّبّنا ...فَاجْعَل أفئِدَه مِنَ النّاسِ تَهوي إلَيهِمْ»؛ خدايا کاري کن قلب هاي مردم با اين حسين من مهربان شود، قلب هاي مردم را به سوي اين حسين جذب کن. همان دعايي که حضرت ابراهيم براي هاجر و اسماعيل نمود، وقتي زن و فرزندش را در سرزمين لم يزرع حجاز بر زمين گذاشت، نگفت خدايا، به آنها آب و غذا و مسکن بده، فرمود: « فَاجْعَل أفئِدَه مِنَ النّاسِ تَهوي إلَيهِمْ»؛خدايا قلب هاي مردم را به سوي اين ها جذب کن.[2]

اگر قلب ها جذب شد بقيه اش هم حل مي شود. شما نگاه کنيد هر حاجي اي که به مکه مي رود کارهاي هاجر را تکرار مي کند؛ هفت بار بين صفا و مروه با ياد حرکت هاجر به دنبال آب مي رود و مي آيد. چند بار سنگ هايي را که سمبل شيطان است رجم مي کند. حتماً بايد قرباني کند، چون «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ»[3]؛ خدا خواسته اين ها تا قيامت بماند. صفا و مروه از شعائر الهي است، اگر کسي به حج رفت و اين اعمال را انجام نداد حج او درست نيست؛ رجم نکرد حج او درست نيست؛ قرباني نکرد حجش درست نيست. چگونه بايد کار هاجر در تاريخ بماند، رجم ابراهيم بماند. امام حسين هم روز عاشورا صفا و مروه داشته، صفايش قتلگاه و مروه اش خيمه گاه بود. اگر هاجر هفت مرتبه اين مسير را رفت، حسين به دنبال مجروح ها و کساني که روي زمين افتاده بودند رفت. حسين هم رجم داشت، رجم او در برابر ده ها و صدها شيطان بود، آن هم با شمشير. امام حسين عليهم السلام وقتي رجم مي کرد شاعر خيلي قشنگ گفته، ترجمة شعر را مي گويم: وقتي حسين به قلب دشمن مي زد، همة دشمن را يک نفر مي ديد. ولي آن ها وقتي مي خواستند به حسين حمله کنند: «کُلُّ عُضْوٍ مِن حسين جُندُهُ»؛ هر عضو امام حسين را يک لشکر مي ديدند؛ و لذا هيچ کس جرأت نکرد تن به تن با حسين بجنگد. حسين هم رجم داشت و هم قرباني، آن هم قرباني هاي متعدد: شش ماهه، سيزده ساله، يازده ساله، قرباني هايي که خودشان مي آمدند براي قرباني شدن التماس مي کردند. نوجوان يازده ساله لباس پدر را پوشيده، شمشير او را بسته، لحظاتي نگذشت که خون پدرش روي زمين ريخته، آمده مقابل اباعبدالله مي گويد: آقا جان! به من هم اجازه بدهيد به ميدان برم. لباس رزم برايش بلند است، شمشير برايش بلند است. «شابٌ قُتِلَ أبوهُ فِي معرکَه»[4]؛ نوجواني که پدرش تازه شهيد شده بود، حضرت فرمود: شايد مادرت راضي نباشد. – مادرش در کربلا بود،- شايد بخواهد تو را به عنوان يادگار نگه دارد. عرض کرد: يابن رسول الله، مادرم مرا فرستاده، مادرم اين لباس را بر تنم کرده، با رضايت مادرم آمده ام. به ميدان آمد نامش را نگفت. نگفت پدرم کيست، گفت:

أميري حسين و نعم الأمير سرور فؤاد البشير النذير

علي و فاطمه والداه فهل تعلمون له من نظير

هر که مرا نمي شناسد؛ بداند آقايم حسين است، مولايم حسين است. اگر حسين را نمي شناسيد؛ علي پدرش است و فاطمه مادرش. «فهل تعلمون له من نظير»[5] آيا شما مي توانيد نظيري براي چنين آدمي در عالم پيدا کنيد؟ کربلا اين صحنه ها را دارد، کربلا به بلنداي تمام تاريخ بشر است و مانده است. سفارش همة ائمه است سفارش همة انبياست. اميرالمؤمنين وقتي سال ها قبل از شهادت حسين به سرزمين کربلا رسيد، «فَصَلّي بِها الغداه ثُمَّ رَفَعَ إلَيهِ مِنْ تُرْبَتِها فَشَمَّها»؛ دو رکعت نماز در اين سرزمين خواند، خاک آن جا را بوسيد و فرمود: «وَاهاً لَکَ أيَّتُها التُّرْبَهُ»[6]؛ خوشا به حال تو اي خاک، تو خاک کمي نيستي، انسان هاي بي نظيري روي تو به شهادت مي رسند. اين شخصيت با اين حادثة کوتاه، حادثه اي که در عرض چند ساعت واقع شد، اما اين حادثه در بطن خودش درس هاي فراواني دارد. من اين ها را براي مقدمه گفتم تا به اين نکته برسم، مقام معظم رهبري فرمود: ما بايد درس هاي عاشورا را يک به يک استخراج کنيم و در اختيار نسل امروز بگذاريم. مصيبت و روضه جاي خود بايد باشد، اما آنچه که بايد از عاشورا به روز شود پيام هاي عاشورا و نکته هاي عاشوراست. من امروز يکي از اين درس ها را براي شما مي گويم.

اولين درسي که ما از عاشورا مي گيريم درس هدايت و درس ارشاد است. اين حرف را از کجا مي زنيم؟ از نامه اي که امام حسين به مردم بصره نوشت، در اين نامة کوتاه اما پرمفهوم هدف قيامش را گفت، نوشت: مردم بصره و سران بصره،«اَلا و إنَّ السُّنَّهَ قَدْ أميتَتْ»؛ سنت پيغمبر از بين رفته است. – ديگر کسي به سنت پيغمبر عمل نمي کرد. يکي از سنت هاي پيغمبر اين بود که بعد از ايشان امامت با اميرالمؤمنين و بعد با فرزندانش است، اين سنت زير پا گذاشته شده. خلافت شد وخلافت تبديل به سلطنت شد. قرار نبود خليفه فرزندش را به عنوان جانشين بگذارد، اما خليفه اين کار را کرد و خلافت موروثي شد، نسل اندر نسل 14 حاکم از بني اميه و بعد بني عباس سلطنت کردند. بالاترين سنت پيغمبر که زير پا گذاشته شد همين بود که امامت تبديل به خلافت شد و خلافت تبديل به سلطنت شد. به سادگي با احکام دين بازي مي کردند، به سادگي روش هاي رسول خدا را زير پا مي گذاشتند. – مردم بصره، سنت مرده است، «وَإنّ البِدعَهَ قَد اُحيَيت»؛ بدعت در دين گذاشته شده. مشکل اين است، جوابش چيست؟ جوابش را امام حسين مي گويد، يک کلمه است: «فَإنْ تَسْمَعوا قَوْلي وَتُطِيعُوا أمْري»؛ اگر حرف منِ حسين را گوش دهيد، «أهْدِکُمْ سَبيلَ الرَّشادِ»[7]؛ من شما را هدايت مي کنم. پس يک درس عاشورا هدايت است. و دليلش در نامة امام حسين به مردم بصره آمده است. بين شما اين جملة پيغمبر مشهور است:«إنَّ الحُسَيْنَ مِصْباحُ الهُدي»[8]؛ حسين چراغ هدايت است. پس هدايت مهم ترين درس عاشوراست. امام حسين خيلي تلاش داشت تا روز عاشورا عده اي هدايت شوند، در مسير خود به خيمه عبيدالله حرّ جوفي رفت، به خيمة زهير رفت، با عبدالله بن مطيع صحبت کرد، هر کسي را مي ديد سعي مي کرد نصيحت کند، روز عاشورا خيلي نصيحت کرد، خيلي موعظه کرد تا شايد اثر کند، يک نفر هم يک نفر است که به آنها ملحق شود.

داستان

مورد اول: ابن ابي الحديد مي گويد: در جنگ صفين اميرالمؤمنين جنگ را شروع نمي کرد، چند نفر از لشکريان کوفه رفتند خدمت آن حضرت گفتند: آقا، پشت سر شما حرف هايي مي زنند، شايعاتي هست. آقا فرمود: چه مي گويند؟ گفتند: آقا، مي گويند يا اميرالمؤمنين از مرگ مي ترسد که جنگ را شروع نمي کند، و يا سپاه معاويه را مخالف دين و اسلام نمي بيند والا جنگ را شروع مي کرد، يا اميرالمؤمنين! ما زن و بچه هايمان را گذاشتيم، آمده ايم چرا نبرد را شروع نمي کنيد؟ آقا فرمود: هر دو مطلب غلط است؛ اما ترس از مرگ، اگر قرار بود علي از مرگ بترسد در جواني اش مي ترسيد حالا که پير شده ام، من از مرگ از همان اول نمي ترسيدم. – مي فرمود: به خدا قسم، علاقة پسر ابي طالب به مرگ بيش از بچه به شير مادر است- اول اين که از مرگ نمي ترسم. دوم: اين سپاه را هم سپاه مسلمان نمي دانم که ترديد داشته باشم آيا با آنها بجنگم يا نه. گفتند: آقا پس چرا جنگ را شروع نمي کنيد؟ فرمود: «عسي أن يَهتدي منهم احد»؛ شايد يک نفر از اين ها هدايت شود. کمي ما طول بدهيم، صحبت و نصيحت کنيم شايد يکي از اين ها هدايت شد، يکي از اين ها به مسير بيايد.

مورد دوم: در جنگ صفين کسي قرآن مي خواند و با اميرالمؤمنين هم مي جنگيد، سورة نبأ را مي خواند: «عَمَّ يَتَسَاءلُون. عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيم».[9] آقا اميرالمؤمنين شخصا به ميدان آمد و به او فرمود: جوان چه مي خواني؟ آقا قرآن مي خوانم. فرمود: «أ تَعْرِفُ النَّبَإ العَظيمَ الذَّي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ»؛ تفسيرش را هم مي داني؟ گفت: نه آقا، معاويه تفسير قرآن را ممنوع کرده و گفته فقط بخوانيد، هر چقدر که مي خواهيد، فقط قرآن بخوانيد. – قرآن خواندن بي فهم و بي درک و بي تفسير براي او ضرري نداشت. ابن عباس مي گويد به او گفتم بگذار قرآن را تفسير کنم. گفت: نه، فقط بخوانند، اگر مردم هم تفسير خواستند پيش خود ما بيايند از شماها بپرسند. چون اگر از ابن عباس تفسيرش را بپرسند او تفسير را درست انجام مي دهد چون شاگرد مکتب اميرالمؤمنين است. – حضرت فرمود: جوان مي داني معناي «عَمَّ يَتَسَاءلُون. عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيم»چيست؟ فرداي قيامت از خبر بزرگ از شما سئوال مي کنند، گفت: نه آقا نمي دانم. فرمود:«أنا واللهِ النَّبأُ العَظيمُ»؛ به خدا قسم مصداق اين آيه من هستم. آن خبر عظيمي که خدا مي گويد فردا از آن سئوال مي شود يک معنايش ولايت است – معناي ديگري هم دارد- حالا تو داري با مصداق اين آيه مي جنگي و آيه را هم مي خواني! جوان قدري به فکر فرو رفت گفت: آقا درست است. آمد به لشکر اميرالمؤمنين عليه السلام ملحق شد. اين را هدايت مي گويند، اين ارزش است. عصر عاشورا وقتي صداي «هل من ناصر»اباعبدالله بلند شد؛ کيست مرا ياري کند؟، هدفش باز هم هدايت بود.

مورد سوم: بعضي نقل کرده اند دو جوان در سپاه ابن زياد يکي به نام سعد و ديگري به نام ابوالحتوف، نگاهي به هم کردند گفتند حالا برويم به امام حسين بپيونديم – همه ياران امام کشته شده بودند و آخرين نفر خود امام حسين مانده بود- اين دو جوان آمدند به امام پيوستند و شهيد شدند. بالاخره اثر دارد هدايت هدف اصلي است. در روايت داريم امام سجاد مي گويد: پدرم امام حسين روز عاشورا بعضي ها را نمي کشت همين طور که مي جنگيد از کنار آنها رد مي شد. سئوال شد چرا اين طور با اين ها برخورد مي کنيد و از کنار بعضي ها رد مي شويد، فرمود: در نسل اين ها محبّ ما وجود دارد. در نسل اين ها افرادي است که اهل هدايت است: هدف اصلي همين است لذا مي گويد:«ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِين»[10]. جنگ، طب جراحي اسلام است، اگر کار از کار گذشت آن وقت نوبت جنگ است. چقدر امام حسين خطبه خواند؟! چقدر صحبت کرد؟! چقدر نامه نوشت؟! چقدر اين طرف و آن طرف سفير فرستاد حتي با عمر سعد صحبت کرد.

مورد چهارم: دو بار امام با عمر سعد مذاکره داشته است يکي ششم محرم که يک طرف عمر سعد، پسرش حفص و غلامش و طرف ديگر ابا عبدالله الحسين، اباالفضل العباس و علي اکبر؛ مقابل هم نشستند، اباعبدالله به عمر سعد فرمود: «يا عمر اِتّق الله ولا تُشارک في دَمي»؛ پسر سعد از خدا بترس و در قتل من شرکت نکن، چرا در قتل من شرکت مي کني؟ عرض کرد: يابن رسول الله، من اگر در قتل شما و در اين جريان شرکت نکنم ضربه مي بينم. فرمود: چه ضربه اي مي بيني؟ گفت: خانه ام را از من مي گيرند. فرمود: من به تو خانه مي دهم. گفت: تجارت و کاسبي ام تعطيل مي شود و باغم را از من مي گيرند. فرمود: من به تو باغي مي دهم. گفت: خانه ام را از من مي گيرند. فرمود: من به تو باغي مي دهم که پدرم علي با دستان خودش درخت هايش را کاشته. گفت: آقا زن و بچه ام امنيت شان را از دست مي دهند. فرمود: من به تو امنيت مي دهم، من به آنها مأمن مي دهم. گفت: آقا اصلاً اين حرف ها نيست، حکم فرمانداري ري به اسم من خورده اگر در اين جريان شرکت نکنم ري به من نمي رسد. اباعبدالله فرمود: من که صادقم اين را که قبول داري – عمر سعد امام حسين را مي شناخت مي دانست اينها چه کساني هستند. خودش گفت: «والله اني اعلم حرمة أذي اهل البيت»؛ به خدا قسم مي دانم آزار اين ها حرام است، جايز نيست – فرمود: اگر در قتل من شرکت کردي به ري نمي رسي. آقا امام حسين جملة خيلي زيبايي دارد، امام صادق عليه السلام مي فرمايد: شخصي به امام حسين نامه اي نوشت، گفت: «يَابْنَ رَسُولَ اللهَ، عِظْنِي بِحَرفَيَن»؛ آقا دو کلمه مرا نصيحت کن. نصيحت بايد کوتاه باشد که زود اثر کند. حضرت برايش نوشت: اين نصيحت امام حسين است به اين آقا. البته اسم اين فرد در تاريخ نيست. معلوم نيست چه کسي است. يک نفر از حضرت خواست او را نصيحت کند. حضرت نوشت: مَنْ حاوَلَ أمْراً بِمَعْصِيَهِ اللهِ کانَ أفْوَتَ لِمَا يَرْجو وَأسْرَعْ لِمَجِیءِ مَا يَحْذَرُ[11]؛ هر کس تلاش کند از راه گناه به هدفي برسد در آخر به آن هدف نمي رسد، 1- اميدش نااميد مي شود. 2- از هر چه مي ترسد زودتر به سرش مي آيد. هر کسي از کوچة گناه عبور کند کوچة گناه بن بست است. عمر سعد خواست از کوچة گناه به ري برسد، نرسيد. روز ششم محرم امام حسين با او مذاکره کرد. هر چه برايش گفت به گونه اي تفره رفت. وقتي حضرت بلند شد برود فرمود: ذَبَحَکَ اللهُ عَلَي فِراشِکَ عَاجِلاً وَلَا غَفَرَ لَکَ يَوْمَ حَشْرِک[12]؛ ان شاء الله به زودي خداوند در رختخوابت جانت را بگيرد و روز محشر تو را نيامرزد. بعد وقتي مي رفت امام به اصحابش فرمود: او دارد مي رود ولي مي بينم يک روزي سرش بالاي نيزه است و بچه هاي کوفه سنگ بارانش مي کنند و با ذلت مي ميرد. همين هم شد، چند سال بعد بساط عمر سعد برچيده شد. عصر عاشوراي سال 66 هجري ابراهيم بن مالک اشتر نشست روي سينة ابن زياد و سرش را از بدنش جدا کرد؛ يعني عصر عاشوراي 5 سال بعد و صبح يازدهم هم سرش بالاي نيزه وارد کوفه شد. وقتي در مجلس مختار سر ابن زياد بالاي ني بود، مختار به او نگاه کرد کفشش را برداشت و به طرف اين سر خبيث پرتاب کرد. آنها بعد از اين حادثه چند سال توانستند دوام بياورند؟ چند سال توانستند حکومت کنند؟ يک مار کوچکي دور گردن ابن زياد پيچيده بود دائم لب و دندانش را مي گزيد، داخل دهانش مي شد و بيرون مي آمد. کسي آنجا بود، گفت: اين مزد چوب هايي است که به لب و دندان اباعبدالله زده. ظلم در همين دنيا خودش را نشان مي دهد. پيامبر فرمود:مِنَ الذُنوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُها وَلا تُؤَخَّرُ إلَي الآخِرَهِ.در روايات داريم يک سري از گناهان هست که خودش را زود نشان مي دهد و در همين دنيا عقوبتش را مي بيند. يکي از آن گناهان: وَالْبَغْيُ عَلَي النَّاسِ،[13] ظلم است اين که انسان مظلومي را اذيت کند. فرمود خداوند زود به ظالم نشان مي دهد. اين عاقبت عمر سعد و اين هم عاقبت ابن زياد. پس يکي از درس هاي مهم کربلا درس هدايت است، درس ارشاد است. اولين حرف رسول گرامي اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بيت همين است؛ يعني هدايت جامعه.

نشانه هاي هدايت

دراين جا يک سؤال مطرح کنم: نشانه هاي هدايت چيست؟ چگونه انسان مي تواند در مسير هدايت قرار گيرد؟ من چهار علامت و نشانه برايتان مي شمارم.

1. ايمان به خدا

قرآن مي فرمايد: اولين نشانة هدايت ايمان به خداست؛ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا[14]. خدا هدايت مي کند کسي را که ابتدا رابطه اش را با او خوب کند.

2. انابه و توبه

قرآن کريم مي فرمايد: اگر کسي؛إلَيْهِ مَنْ أنابَ[15] در زندگي اش توبه و بازگشت باشد «يهدي» خدا او را هدايت مي کند.

مثال بزنم اگر شما مقصدتان تهران است، مي خواهيد به تهران برويد، اما اشتباهي جاده را به طرف کاشان برويد – اميرالمؤمنين مي فرمايد: اگر کسي در خلاف مسير حرکت کند هر چه با سرعت بيشتر برود، بيشتر از مقصد دور مي شود. شما هر چه سرعت ماشين را زياد کني، از تهران بيشتر دور مي شوي؛ چون مقصد را اشتباه مي رويد.

حال آدم عاقل کسي است که اولين تابلويي را که ديد و متوجه شد اشتباه است برگردد. اما اگر بگويد برويم ببينيم آخرش چه خبر است، اين اشتباه است چون مسير را اشتباه مي رود، ممکن است در سرازيري قرار گيرد و ديگر نتواند خودش را کنترل کند. انابه معنايش اين است؛ يعني هر کجا ديدي داري اشتباه مي روي توجيه نکن برگرد.

حرّ صبح عاشورا احساس کرد راه را اشتباه رفته است. پسرش مي گويد: پدرم آمد و مرا نصيحت کرد، گفت: پسرم؛ «يا بُنَي کراماتُ الدّنيا زائله و النّاسُ من الدنيا راحِلَهٌ»؛ پسرم اين دنيا همة کراماتش، همة زرق و برقش تمام مي شود، همة مردم از دنيا مي روند. [يک مدتي که از قضية کربلا گذشت افراد هر دو لشکر از بين رفتند فقط يک مقدار دير و زود داشت. پنج- شش سال نشد که اغلب قاتلان امام حسين و اهل بيت از بين رفتند. اکثر کساني که در کربلا بودند از بين رفتند].

فرمود: پسرم، دنيا زوال پذير است کراماتش، زرق و برقش تمام شدني است. بيا پيش امام حسين برويم: «نَلحقُ بالحُسين لِاَنّا نُفوزُ بالسّعاده»پسر فاطمه کربلا آمده، شايد اهل سعادت باشيم. خودش و پسرش خدمت اباعبدالله آمدند.

ببين به کجا رسيد که مرحوم ملا علي کني رضوان الله تعالي عليه يک شب چهارشنبه به حر توسل پيدا کرد، [بين مردم آن منطقه مشهور و معروف است که شب چهارشنبه به حر توسل مي کنند] مي گويد: يک شب چهارشنبه رفتم کنار مقبرة حرّ و او را پيش امام حسين واسطه قرار دادم، گفتم: شما واسطه شو وضعم خوب بشود، بتوانم به مردم کمک و خدمت کنم. شب در عالم رويا حرّ را ديدم، بالاي سرم آمد و فرمود: بلند شو، آقايم حسين فرمود: به تو بگويم که آقاي تهران خواهي شد.

ملا علي کني زمان ناصر الدين شاه، شخصيتي براي خودش بود. از او حساب مي بردند، وضع بسيار خوب و عالي اي داشت به مستمندان و فقرا کمک مي کرد. مي گويد: با توسل به امام حسين و واسطه کردن حرّ به اين جا رسيدم.

خداوند چه مقامي به حر داد! انابه و بازگشت او باعث شد خداوند اين مقام و عظمت را به او بدهد.

امام شخصي را دنبال عبيدالله بن حرّ جعفي فرستاد، او نيامد. بعد از قضية عاشورا پشيمان شد، متوجه شد چه جنايتي آفريده است، چه انسان هايي را کشتند! رو به خودش کرد و گفت: اي عبيدالله، پسر فاطمه را ياري نکردي، تا زنده اي تأسف بخور. ديگر براي بازگشت دير شده بود. بعضي وقت ها بازگشت سنگين و مشکل است. پس دومين علامت هدايت و انابه توبه است.

3. سعي و تلاش

قرآن مي فرمايد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُم»[16] اين يعني تلاش. انسان تا تلاش نکند به جايي نمي‌رسد. در روايات داريم: دعا کنندة بي عمل مثل تيرانداز بي تير است. تيرانداز ماهر باشد وقتي تير نباشد کاري نمي تواند بکند. فرمود: الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا. شما تلاش بکن، شما قدم بردار، شما جلو بيا. شما تصميم بگير، هميشه با وضو باش. تمرين بکن. شما تصميم بگير هر روز هر چند سوادت کم است، قل هو الله را از روي قرآن بخوان. هر صبح يک آيه از قرآن بخوان. اينها در زندگي انسان نورانيت ايجاد مي کند. سه تا قل هو الله و معوذتين بخوانيد. انس با قرآن، انس با دعا داشته باشيد. اشکال ما اين است که انس ما با اينهاکم است، مزة اين ها را نچشيده ايم. چه خوب است انسان تمرين دائم الوضو بودن را بکند آن عالم بزرگ اخلاق نصيحت مي کند، مي گويد: سعي کنيد دائم با وضو باشيد. هر زماني که دستتان به قرآن خورد وضو داريد، نماز جماعت بود مي توانيد شرکت کنيد. مسجدي بود مي توانيد حضور پيدا کنيد.

مي توانيد دعاکنيد، قرآن تلاوت کنيد. تمرين در زندگي تان باشد. پيامبر فرمود: أفّضّلُ الْعَمَلِ أدْوَمُهُ؛ بهترين عمل آن است که کم و مستمر باشد؛ وان قَلَّ.[17] اگر انسان چهل روز روي يک صفت مثبت تمرين کند؛ روي نماز اول وقت صبح، روي دائم الوضو بودن، روي نماز جماعت، براي او ملکه مي شود. کارها را سخت نکنيم، هر چه سن بالاتر مي رود سخت تر مي شود. هر چه سن بالا مي رود سير صعودي سن است و سير نزولي اصلاح و تربيت. لذا فرمود: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُم؛[18] هر که در راه ما قدم بردارد، او را هدايت مي کنيم. پس سومين راه هدايت تلاش است.

4. توسل به اهل بيت

چهارم توسل به اهل بيت است. خودشان فرمودند، در زيارت جامعه کبيره مي خوانيم:وَأنْتُم نُورُ الأخيْارِ وَهُداهُ الأبرار[19] شما منشأ هدايتيد. در رابطه با امام زمان مي گوييم: أيْنَ نَاشِرَ رَايَةِ الهُدي؛ کجاست انتشار دهنده و کسي که پرچم هدايت را دست مي گيرد. پس توسل و ارتباط با اهل بيت هم يک راه هدايت است. قرآن مي فرمايد: به هدايت آن کساني اقتدا کنيد که آنها هدايت يافته هستند. اين نيز يک راه کسب هدايت، که توسل و ارتباط با اهل بيت عليهم السلام و حضور در مجلس اهل بيت است.

پس يکي از درس هاي مهم عاشورا درس هدايت است، سندش را هم برايتان گفتم؛ امام حسين در نامه اي که به مردم بصره نوشت خودش فرمود: من براي هدايت آمده ام، و آنها را نصيحت و موعظه کرد.

خدايا به عظمت حسين آن کسي که مصباح هدايت است قسمت مي دهيم همة ما را در مسير هدايتت قرار بده. به عظمت اباعبدالله آني ما را به خودمان وامگذار.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

[1] مدينه المعاجز الائمه، ج 4، ص 52؛ فرهنگ عاشورا، ص 51.

[2] بحارالانوار، ج 12، ص 89؛ فقه القرآن، ج 1، ص 291؛ تفسير نمونه، ج 10، ص 363.

[3] بقره، 158.

[4] بحارالانوار، ج 45، ص 27.

[5] بحارالانوار، ج 45، ص 27؛ المناقب، ج 4، ص 104.

[6] بحارالانوار، ج 44، ص 255؛ الامالي للصدوق، ص 136؛ وقعه صفين، ص 140.

[7] بحارالانوار، ج 44، ص 338.

[8] مدينه المعاجز الائمه، ج 4، ص 52؛ فرهنگ عاشورا، ص 51.

[9] نبأ، 2-1.

[10] بقره، 2.

[11] الکافي، ج 2، ص 373؛ وسائل الشيعه، ج 16، ص 153؛ بحارالانوار، ج 70، ص 392.

[12] بحارالانوار، ج 44، ص 389.

[13] ثلاثٌ منَ الذّنوبِ تُعجَّلُ عُقُوبَتها ولا تُؤخَّر إلي الآخره عُقُوقُ الوَالِدَيْنِ وَالبَغي عَلَي النّاسِ وَکُفْرُ الإحسانِ (وسائل الشيعه، ج 16، ص 312؛ مستدرک، ج 12، ص 360؛ بحارالانوار، ج 72، ص 275).

[14] حج، 54.

[15] إِنَّ اللّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاء وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَاب. (رعد، 27).

[16] عنکبوت، 69.

[17] مجموعه ورام، ج 1، ص 63؛ نهج الفصاحه، ص 232، ح 110.

[18] عنکبوت، 69.

[19] من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 615؛ التهذيب، ج 6، ص 99؛ بحارالانوار، ج 99، ص 131.